

ناصر احدی

«ط»ی تنابنده

دوستی مطبوعاتی تعریف می‌کرد تقریباً ۲۰ سال پیش که در روزنامه‌های سینمایی مشغول به کار بوده، محسن تنابنده، بازیگر تازه کار و ناشناخته آن زمان، چندین و چندبار به دفتر روزنامه تلفن می‌زند و به آنها اعتراض می‌کند که نامش در تیتراژ و پوستر فیلم «دانه‌های ریز برف» (علیرضا امینی، ۱۳۸۲) به غلط «طنابنده» درج شده و مصرانه از آنها می‌خواست که این اشتباه را تکرار نکنند و نام خانوادگی او را در روزنامه با «ت» بنویسند، نه با «ط». این دوست می‌گفت تنابنده در تماس‌هایش تأکید می‌کرد که نابازیگر نیست و رشته بازیگری خوانده و خوش نداشت که کسی خیال کند او واقعا یکی از کارکنان معدن داخل فیلم است. بالاخره پیگیری‌های بازیگر ۲۸ ساله آن دوران جواب می‌دهد و روزنامه توضیح مختصری در این باره منتشر می‌کند. ذکر این خاطره از چه بابت اهمیت دارد و بر چه نکته‌ای نور می‌تاباند؟ معمولاً همین چیزهای کوچک و جزئی است که چیزهای زیادی درباره آدم‌ها نشان‌مان می‌دهد. تنابنده می‌توانست به راحتی از کنار این اشتباه بگذرد و در فیلم‌ها و پروژه‌های بعدی بخواند که نامش به درستی در تیتراژ بیاید. اما او از همان آغاز به دنبال ساختن یک حرفه (به معنای شغلی که شخص برای آن تعلیم خصوصی می‌بیند و به دنبال ترقی و پیشرفت در آن است) بوده و نمی‌خواست، تا جایی که می‌تواند، چیزی را به بخت و اقبال واگذارد. او از همان ابتدا به افق‌های دوردست تری نظر داشته و می‌دانسته تصحیح یک اشتباه در سینما بعد از اینکه جا بیفتد و فراگیر شود، چقدر غیرممکن خواهد بود. او از همان «ط» گذشت و به سادگی از کنار خیلی چیزها رد نشد تا امروز به بازیگر قابل اعتنا و مهمی که هست بدل شود.

به یادماندنی‌ها

و به یاد آورید برخی بازیگران ایرانی در به تصویر کشیدن شخصیت‌های خارجی، چه مشهور و چه نامشهور، چقدر بد و نجسب و باورنکردنی بوده‌اند. بعضی بازیگران ایرانی، چه روی صحنه تئاتر، چه روی پرده سینما و چه در قاب کوچک تلویزیون، وقتی در نقش یک خارجی ظاهر می‌شوند، اغراق شده، بیرون از زمینه، متظاهرانه و با حداکثر ژست به نقش آفرینی می‌پردازند و جز فارسی لهجه‌دار بازیگر، حرکات سر و دست و انقباض عضلات صورتش کاملاً غیرطبیعی و مضحک می‌نمایند.

بازی اترگذار در نقش هیتلر چقدر برای بازیگران ایرانی متصور است؟ یا بگذارید بیرسیم تماشاگر ایرانی چقدر از دیدن یک بازیگر ایرانی در نقش جدی هیتلر متقاعد می‌شود و لبخند تمسخر بر لب نمی‌آورد؟ در قالب‌های کم‌دی یا هجو، بازی در نقش یک شخصیت مشهور خارجی مثل هیتلر برای بازیگر ایرانی راحت‌تر و برای تماشاگر ایرانی هم پذیرفتنی‌تر است. اما وقتی پای یک بازیگر جدی از یک شخصیت خارجی مشهور وسط می‌آید، کار بسیار سخت می‌شود. کافی است کمی در خاطرات سینمایی‌تان جست‌وجو کنید

بازی مازاد

محسن تنابنده در «جنگ جهانی سوم» در لحظاتی که از قالب شکیب (شخصیت اصلی فیلم) در می‌آید و به جلد هیتلر می‌رود، تصویری باورپذیر از هیتلر ارائه می‌دهد. شاید اینطور به نظر برسد به سبب اینکه تماشاگر می‌داند تنابنده در واقع در فیلم نقش شکیب را بازی می‌کند و نه نقش هیتلر را. بازی او در نقش هیتلر چندان شایسته توجه نیست، اما اتفاقاً چون ایده بنیادین فیلم - با همه سستی‌اش - تبدیل آدمی در مانده به هیولایی هیتلری است، بازی تنابنده در نقش هیتلر، با همه کوتاهی‌اش، برای قوام یافتن این ایده بسیار حیاتی است. از آنجا که نقش هیتلر بازی در بازی است، یعنی تنابنده در نقش شکیب و شکیب در نقش هیتلر، تنابنده برای بازی در نقش هیتلر باید «مازاد» را از نقش شکیب با خود به نقش هیتلر بیاورد. به عبارت دیگر، هیتلر تنابنده، بازی مضاعفی در خود دارد و به همین دلیل وقتی در صحنه‌ای هیتلر را در حال زدن تیر خلاص به زندانیان می‌بینیم، پیش از خشونت هیتلر، در ماندگی و حقارت شکیب را در لباس نازی‌ها تشخیص می‌دهیم. عطش شکیب به انتقام، از طریق بازی تنابنده، در وجود هیتلر متبلور می‌شود و این عطش چنان به درستی نمایانده شده که بعید است، به رغم پیرنگ نامعقول فیلم، تماشاگری از بابت بازی تنابنده در نقش هیتلر لبخند بزند.

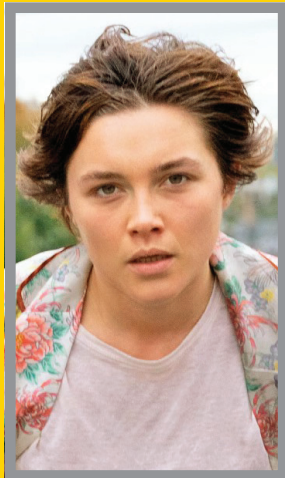
کارگر بی تکرار

بی عملی و انفعال یک کاراکتر صرفاً به کنترل شدید واکنش‌هایشان بسنده می‌کنند و می‌کوشند اجرایی خنثی ارائه دهند، تنابنده در اینجا انفعال و بی‌عملی را به مرکز ثقل شخصیت شکیب بدل می‌کند و به این خصیصه بعدی روانی و نه صرفاً فیزیکی می‌بخشد. تنابنده به تماشاگر می‌قبولاند که در طول فیلم - تا پیش از فصل نهایی - از شکیب انتظار کنش نداشته باشد و در ماندگی و بی‌عملی او را بپذیرد. بنابراین وقتی شکیب در فصل پایانی فیلم آن خشونت غیرمنتظره و هیولایی را از خود نشان می‌دهد، تماشاگر عام که انتظار چنین واکنشی را ندارد، جامی خورد و بهت‌زده می‌شود. شکیب که از خود «جنگ جهانی سوم» به یادماندنی‌تر است، حاصل نگذشتن تنابنده از همه «ط»‌هایی است که در دوران کاری‌اش با آنها مواجه شده است.

تنابنده در «جنگ جهانی سوم» نقش کارگری بی‌کس و کارو بی‌جا و مکان به نام شکیب را بازی می‌کند که از تحقیرها و توهین‌های اطرافیان در عذاب است و نهایتاً با رنگ باختن انسانیتش همگی را به سختی مجازات می‌کند. شکیب کارگر است اما با بهنام کله «دانه‌های ریز برف» که او هم کارگر است کاملاً توفیر دارد. با صدی «چند کیلو خرما برای مراسم تدفین» (سامان سالور، ۱۳۸۴) که او هم کارگر است، متفاوت است. وقتی به شکیب نگاه می‌کنید، یاد نقی معمولی «پایتخت» نمی‌افتید. آن بازی برون‌گرا همراه با واکنش‌های شدید و کاملاً ملموس به آدم‌ها و اتفاقات در «پایتخت»، در اینجا جای خود را به بازی‌ای درون‌گرا داده که گویی واکنش‌هایش کاملاً خلق الساعه و مکتوم و انفعالی‌اش اساساً خصلتی ذاتی است. برخلاف بازیگرانی که برای نشان دادن

# شکیب بک‌هیتلر ایرانی

بازی محسن تنابنده در  
«جنگ جهانی سوم»  
متقاعدکننده و قابل اعتناست



## یک استعداد درخشان

فلورنس پیو، بازیگر ۲۷ ساله انگلیسی که با «مید سامر (نیمه تابستان)» (آری آستمر، ۲۰۱۹) و «زنان کوچک» (گریتا گروویگ، ۲۰۱۹) جایگاه خودش را در سینما تثبیت کرد، این روزها یکی از بازیگران پرکاری است که سینمادوستان پیگیر آثارش هستند. پیو که در سال ۲۰۲۱، در فیلم «بیوه سیاه» از دنیای مارول در نقش یلنا بیلووا ظاهر شد و در سریال «هاکای» این نقش را تکرار کرد تا اینجای سال فیلم «یک آدم خوب» (زک برف) از او به نمایش درآمده و ۲ فیلم مورد انتظار «پنهایمر» کریستوفر نولان و «تلماسه: قسمت دو» دنیس ویلنوو را در نوبت اکران دارد. پیو در «یک آدم خوب» در کنار مورگان فریمن ظاهر شده و نقش دختری به نام الیسون را بازی می‌کند که به دلیل بی‌احتیاطی در رانندگی مسبب مرگ خواهر نامزدش شده و رابطه‌اش با نامزدش به هم خورده و عذاب وجدان و حال بدش را با قرص و مواد مخدر تسکین می‌دهد. الیسون به یک گروه انگیزشی ترک مواد می‌پیوندد و در آنجا با پدر نامزدش، دنیل (با بازی فریمن)، مواجه می‌شود که او هم برای ترک الکل به آنجا آمده است. الیسون و دنیل به هم نزدیک می‌شوند و حمایت پدرانه دنیل از الیسون باعث می‌شود که الیسون بعد از مواجه شدن با دختر خواهر فوت‌شده نامزد سابقش مسیر زندگی‌اش را از تاریکی به سمت نور و امید تغییر دهد. با اینکه خود فیلم، داستان چندان عمیق و اثرگذاری ندارد، اما بازی پیو و البته فریمن آنقدر اثرگذار و خوب است که تماشاگری را هم که پیرنگ ضعیف فیلم پس‌اش می‌زند، به تماشای فیلم تا پایان وامی‌دارد. پیو به خوبی اضطراب، عدم اعتماد به نفس و حس گناه را در شخصیت الیسون به تماشاگر می‌نماید و تصویر شیکی را که از او در فیلم‌هایی مثل «زنان کوچک» یا «نگران نباش عزیزم» (اولیویا واید، ۲۰۲۲) در ذهن مخاطب مانده، به چالش می‌کشد. خانم پیو رفته‌رفته دارد نشان می‌دهد که قابلیت‌های زیادی در بازیگری دارد و همکاری او با نولان و ویلنوو این انتظار را ایجاد می‌کند که در آینده از این بازیگر جوان، بیشتر بشنویم.

